

عده‌ای می‌گویند حجاب را نباید با زور پیش برد ولی من معتقدم ابتدا کمی اجبار لازم است.

برای اولین بار که روسری پوشیدم و به مدرسه رفتم، خوشحال بودم. روز اول شروع کلاس‌ها هم بود. فکر می‌کردم دوستانم با دیدن من خیلی خوشحال خواهند شد. وقتی سوار سرویس مدرسه شدم، همه با دیدن من ساکت شدند و به من خیره خیره نگاه کردند. سکوت عجیبی حاکم شده بود. خیلی ترسیدم. از برخورد آنها مات بودم. راننده به من گفت: بیا بشین یا برو! در اتوبوس هنوز باز بود! یک لحظه به ذهنم رسید که فرار بکنم و بروم، ولی بعد با خود گفتم فردا و پس فردا و روزهای آتی را چه کنم؟ بالأخره که باید با این پوشش به مدرسه بروم. از خدا کمک خواستم که به صندلی آخری که خالی بود، بتوانم برسم و بنشینم ولی حس کردم پاهایم خیلی سنگین شده است. ناگهان پسری گفت: به او نگاه کنید به سرش پارچه بسته و به مدرسه آمده و همه شروع کردند به خندیدن! بعد هم به سمت آشغال پرت کردند و رویم آب دهان ریختند!

رفتن من به مدرسه، هر روز همان‌طور بود. با مادرم صحبت کردم و از او راهنمایی خواستم. او گفت: «خدا خودش ما را هدایت کرده، پس ما را وسط راه رها نمی‌کند. خدا ما را در اوج مشکلات نگاه می‌دارد و به ما راه درست را نشان می‌دهد.» روزی به مسجدی رفتم که برای سنی‌ها بود و تصمیم گرفتم از آن‌ها راهنمایی بخواهم. البته آن موقع فرق سنی و شیعه را نمی‌دانستیم. آن‌ها به من گفتند که خیلی به خودت سخت نگیر، می‌توانی در مدرسه روسری‌ات را دریاوری و بعد دوباره سر کنی.

فهمیدم این حرف آن‌ها از دین و شریعت نیست و از نفس خودشان است؛ یعنی برای راحتی خود فرد این حرف را می‌زنند، ولی من در قرآن خوانده بودم که باید روسری و یا همان چیزی که برای پوشش استفاده می‌کنید، بلند باشد و گردن و سینه را بپوشاند. وقتی دیدم خود مسلمان‌های آن‌جا این دستور قرآنی را رعایت نمی‌کنند و حجاب خوبی ندارند، برایم سؤال‌های فراوانی پیش آمد.

کتاب‌هایی که پاسخ‌گوی سؤالاتم شدند.

یک روز نشستم و با خدا درد دل کردم و گفتم: «خدایا کمک کن! من می‌دانم که حجاب درست است؛ پس چرا مسلمان‌ها این‌طور هستند؟ فلسفه حجاب چیست؟ من چه سطحی از حجاب را باید داشته باشم؟»

واقعاً کسی نبود که جوابم را بدهد و کتابی هم در این زمینه نبود. یک روز که به خانه آمدم، مادرم گفت: «یک بسته پستی از ایران برایمان آمده است.»

وقتی بسته را باز کردیم، دیدیم چند جلد کتاب است که از سازمان تبلیغات برایمان فرستاده بودند. کتاب «فلسفه حجاب» از شهید «مطهری»، چند کتاب از شهید «بهشتی» و کتاب «فاطمه(س)، فاطمه(س) است» اثر دکتر «شریعتی»؛ همه به زبان انگلیسی. من

فقط دوازده سال داشتم و این مباحث برایم سنگین بود، ولی چون خیلی علاقه‌مند به مطالعه آن‌ها بودم، حاضر بودم به مدرسه نروم و فقط بنشینم و آن‌ها را بخوانم. شده بودم مثل تشنه‌ای که به آب رسیده و آن را رها نمی‌کند.

عده‌ای می‌گویند ما برای ترویج حجاب در جامعه، کار را نمی‌توانیم با زور جلو ببریم ولی من معتقدم ابتدا کمی زور و اجبار لازم است. حجاب یک امر تربیتی است که خانواده‌ها از سنین کودکی باید آن را برای کودکان خود مطرح کنند. مثلاً مسواک زدن را چطور به بچه‌ها یاد می‌دهیم؟ خوب بچه ابتدا که نمی‌داند مسواک چه مزیت‌هایی دارد! پس در ابتدا او را مجبور می‌کنیم که حتماً باید مسواک بزند تا خودش کم‌کم عادت کند و علاقه پیدا کند که مسواک بزند. تا جایی که حتی اگر جایی رفت و مسواکش نبود با انگشتانش و مقداری نمک هم این کار را می‌کند. اما وقتی بزرگتر شد، برایش باید کاملاً توضیح بدهید و بعد هم تشویقش کنید تا حالا خودش انتخاب کند که این کار را انجام بدهد. آنگاه اگر ما نباشیم هم خودش مراعات این قضیه را خواهد کرد. پس ابتدا ما مجبورش کردیم، اما بعد از آن عادت کرد که این کار را انجام دهد و بعد از آن ما از مزیت‌های آن گفتیم و یاد دادیم، فکر کند و خودش انتخاب کند. برای مسئله حجاب هم ما همین کار را باید انجام بدهیم. من نمی‌گویم صد درصد با زور، چون انجام‌پذیر نیست، مخصوصاً برای نسل امروز، اما باید از سنین کودکی حجاب را به بچه آموزش داد. خانواده‌ها و مخصوصاً مادران خیلی در این امر مؤثر هستند. ولی امروز می‌بینم حتی مادرانی که چادر دارند هم، دختر بچه کوچکشان را با لباس‌های لختی بیرون می‌آورند! مادر می‌گوید بچه گرمش می‌شود یا اذیت می‌شود و باید آزاد باشد. خوب اگر این طور هست، بعدش نباید انتظار داشته باشیم که در نه سالگی حجاب کامل داشته باشد! ما اصلاً نمی‌نشینیم با بچه‌های خودمان صحبت کنیم و از مزیت‌های حجاب برای آنها بگوییم. فقط اینکه اگر بی‌حجاب باشی، مدرسه یا جامعه به تو فشار خواهد آورد یا چون در خانواده مذهبی هستی، پس باید با حجاب باشی، کافی نیست! نسل امروز این استدلال‌های بی‌اساس را قبول نخواهد کرد، حتی اگر اجبار و زور بالای سرشان باشد.

روز آخر مدرسه بود، پسرها در مدرسه و سرویس خیلی شلوغ می‌کردند و سربه‌سر دخترها می‌گذاشتند، همه به سمت هم کش می‌انداختند و کاغذ پرتاب می‌کردند. یادم هست آن پسری که روز اول در سرویس مدرسه مرا مسخره کرده بود، از من پشتیبانی کرد و گفت: «او را اذیت نکنید، دست از سر او بردارید، او عوض نخواهد شد.»

از آن پس دیگر مرا اذیت نکردند و جالب بود که پسری که مرا در آن سال خیلی اذیت کرده بود، در سال بعد، خیلی بااحترام با من برخورد می‌کرد. حتی اگر به دختران دیگر متلک زشتی می‌گفتند یا حرف‌های جنسی می‌زدند، من که وارد کلاس می‌شدم، همه ساکت می‌شدند و بحث را عوض می‌کردند. برای من احترام قائل بودند و جلوی من هر حرف زشتی را نمی‌گفتند. به من می‌گفتند: «مریم مقدس آمد!»

چون من تسلیم آن‌ها نشدم، پسرها احترام خاصی به من می‌گذاشتند.

وقتی حجاب داشتیم و در خیابان راه می‌رفتیم، طوری بود که انگار از یک سیاره دیگر آمده‌ایم، همه نگاهمان می‌کردند. برخی هم با ترحم برخورد می‌کردند و می‌گفتند طفلکی‌ها! یعنی انگار ما مجبور شده‌ایم که این جور لباس بپوشیم، به همین خاطر دل‌سوزی می‌کردند. عده‌ای هم فحش می‌دادند و خلاصه هر کس به تناسب شخصیت خود و فهم و شعورش با ما برخوردی داشت.

در کشورهای خارجی هم برنامه خاصی برای حجاب ندارند؛ البته نشریات اسلامی در این زمینه مؤثراند، ولی خیلی کم‌اند. در واقع آن‌جا هم این والدین و خانواده‌ها هستند که باید مسأله حجاب را برای فرزندان خود، با استدلال‌های قوی، بازگو کرده و ابهاماتشان را برطرف کنند؛ البته در خارج، آثار حجاب، نمود و عینیت بیش‌تری در فرد ایجاد می‌کند. او خیلی ملموس می‌بیند که این حجاب است که باعث شده کم‌تر در جامعه به جنس مخالف جذب شود و آرامش روحی و روانی زیادی برایش فراهم شده، ولی باید گفت، متأسفانه چهره حجاب عوض شده است. مثلاً در آمریکا و کشورهای خارجی، فکر می‌کنند که اگر تمام موی خود را بپوشانند، کافی است و این همان حجاب واقعی است؛ در حالی که لباس تنگ و نامناسبی به تن دارند. متأسفانه در خارج از کشور، حجاب آن معنای خالص را ندارد. مثلاً می‌بینی حجاب سر زنان خیلی محکم و سفت است، ولی بلوز کشی و شلوار جین تنگی می‌پوشند؛ در واقع این نابهنجاری به کم‌کاری مسلمان‌ها برمی‌گردد. اطلاع‌رسانی درستی در زمینه حجاب نکرده‌اند و یا اینکه الگوی خوب و مناسبی ارائه نداده‌اند.